

بسم الله الرحمن الرحيم

بحث ما در جلسه قبل راجع به خوش عاقبتی و بدعاقبتی بود. روایات که در تاریخ آمده را می‌خواهم بگویم.

بعضی‌ها یک عمری بد هستند آخر عمر خوب می‌شوند. بعضی‌ها یک عمری خوب هستند آخرشان بد می‌شود. حالا نمونه‌ها را برایتان می‌گویم. 1- اولین جنایتکار اهل بهشت است. شخصی بود به نام اکرمه ابن ابی جهد، اکرمه خیلی کارشکنی می‌کرد از دشمنان سرسخت پیغمبر(ص) بود. روزی که مسلمانها مکه را گرفتند، پیغمبر همه را بخشید و فرمود چهار نفر را نمی‌بخشم یکی از این‌ها آقای اکرمه بود چون بسیار کارشکنی کرد من را سوزاند. و دین من و آیین من را مسخره می‌کرد. بنابراین همه مردم مکه و کفار را بخشیدم. چهار نفر را نمی‌بخشم یکی از آنها اکرمه بود، بروید آن را بگیرید و اعدامش کنید. مسلمانها رفتند بگیرنش ایشان فرار کرد و رفت کنار دریای احمر سوار کشتی شد میخواست فرار کند، اتفاقاً کشتی در آستانه طوفان قرار گرفت نزدیک بود غرق بشود. این با خودش گفت من اگر نجات پیدا کردم می‌روم و به پیغمبر ایمان می‌آورم نجات پیدا کرد و آمد پهلوی پیغمبر، گفت: یا رسول الله من همان اعدای فراری هستم. نذر کردم اگر خدا من را نجات داد به راه تو بیایم. حالا آمده‌ام تا مسلمان شوم. به هر حال ایمان آورد. بعد از اینکه ایمان آورد، به جبهه رفت و در جبهه شهید شد. کسی که پیغمبر حکم اعدامش را پیغمبر بدهد فرار کرد و در آنجا نمیدانم چه لیاقتی داشته که خداوند از راه شرک به راه اسلام برگردانده شده و در جبهه شهید شده است. این از خوش عاقبتی است. 2- حالا چه کار کنیم خوش عاقبت بشویم. از امام کاظم(ع) نقل شده که: «كَتَبَ الصَّادِقُ ع إِلَى بَعْضِ النَّاسِ إِذَا أَرَدْتَ أَنْ يُخْتَمَ بِخَيْرٍ عَمَلُكَ حَتَّى تُقْبَضَ وَ أَنْتَ فِي أَفْضَلِ الْأَعْمَالِ فَعَظَّمْ لِلَّهِ حَقَّهُ أَنْ [لَا] تَبْدُلَ نِعْمَاءَهُ فِي مَعَاصِيهِ وَ أَنْ تَغْتَرَّ بِحِلْمِهِ عَنكَ وَ أَكْرَمِ كُلِّ مَنْ وَجَدْتَهُ يَذْكُرُنَا أَوْ يَنْتَحِلُ مَوَدَّتَنَا ثُمَّ لَيْسَ عَلَيْكَ صَادِقًا كَانَ أَوْ كَاذِبًا إِنَّمَا عَلَيْكَ نَيْتُكَ وَ عَلَيْهِ كَذِبُهُ» (عیون أخبار الرضا، ج 2، ص 4). امام صادق(ع) یک نامه‌ای

نوشت فرمود: «إِنْ أَرَدْتَ أَنْ يُخْتَمَ بِخَيْرٍ عَمَلَكَ»، اگر می‌خواهی خوش عاقبت شوی نعمتهای خدا را در راه معصیت خدا خرج نکنیم. امام کاظم (ع) فرمود: «إِنَّ خَوَاتِيمَ أَعْمَالِكُمْ قِضَاءُ حَوَائِجِ إِخْوَانِكُمْ» (بحار الأنوار، ج 72، ص 379)، اگر می‌خواهید خوش عاقبت بشوید، مشکل مردم را حل کنید کارمندها اگر مشکل مردم را حل نکنید بدعاقبت می‌شوید. می‌گویند چند رقم دزد داریم گاهی صد تومان از جیب یک کسی می‌دزدد. اگر یک ساعت یک نفر را معطل و علاف کردی وقت این را ندزدیدیم دزد زمان دزد نیست، اگر عمر شما را دزدیدند دزد نیستند. کسانی که با یک سری سرهم بندی و وعده و وعید، مردم را علافشان کنند. شاید بتوان گفت که اینها سارق عمر مردم هستند. چون پول من را بدزدی باز هم پول را به دست می‌آورم. اما عمر من را تلف کردی دیگر جایش پر نمی‌شود. به والله بسیاری از کارها را می‌توان یک روزه هم کرد. تلف کردن عمر مردم گناهِش کمتر از تلف کردن مال مردم نیست. امیرالمومنین فرمود: اگر می‌خواهی خوش عاقبت بشوی باید توجه داشته باشی که، «مَا تَأْتِيهِ مِنْ خَيْرٍ فَبِفَضْلِ اللَّهِ» (بحار الأنوار، ج 67، ص 391)، اگر می‌خواهی خوش عاقبت بشوی خوبیهات را از خدا بدان. قرآن یک آیه دارد می‌گوید. «مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَ مَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ» نساء/79، خوبیهات از خداست، بدیهات از خودت است.

کره زمین را فرض کنید، کره زمین دور خودش می‌گردد. هر قسمتی که روبروی خورشید است روشن است. هر قسمتی که آنطرف است تاریک است حالا می‌شود یک کله گفت که آهای زمین هر وقت روشن می‌کنی روشنی از خودت نیست از خورشید است. هر وقت تاریک هستی تاریکی از خودت است. قرآن هم می‌گوید: بدیهات از خودتان است.

خوبیهاتان از خداست. حدیث داریم: بعضی آدمهایی که خیلی زرنگ هستند به هر دری که می‌زنند بسته می‌شود و همیشه هشتشان گروه نه است. تا خدا ثابت کند که همه‌اش به زرنگی نیست. بعضی آدمها خیلی صاف راه می‌روند و می‌آیند. خیلی درها روی آنها باز می‌شود. گاهی خدا برای آدم صاف می‌رساند آدم زرنگ را کارش را می‌پیچاند. تا بگوید

همه اش به زرنگی نیست. یک کسی به من گفت من حدود 30 رقم شغل بلد هستم. گفت: شوفری، شاعری، شاطری، همه شغلی بلد بود و گرسنگی می خورد. یعنی به هر دری می زد کارش گیر می کرد. می گفت: که را تا بخت از او برگردد - اسب او در طویله خر گردد. بختش برگشته بود. این معنایش این نیست که کار نکنیم، «لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى» نجم/39، سعی را باید بکنیم. یک کسی آمد پهلوی امام گفت دعا کن به من که خدا رزق من را زیاد کند. فرمود: برو کار کن. اصلا کسی اگر کار نکند و دعا نکند دعایش مستجاب نمی شود. کار را باید بکنیم اما توکل بر خداست توکل بر کار نیست.

در هواپیما بودم، مسئول پذیرایی هواپیما آمد گفت آقای قرائتی، شما در تلویزیون ما را مسخره کردی شما گفتی که مهماندارهای هواپیمایی می گویند تا چند دقیقه دیگر هواپیما در فرودگاه فلانجا خواهد نشست. می گویم: بگو انشالله می گوید انشالله ندارد کامپیوتر هست کامپیوتر نشان میدهد گفتم: حالا می آیی یک کاری بکنیم، گفتم: الان که هواپیما می خواهد بنشینند شما بگو: انشالله هواپیما در چند دقیقه دیگر می نشیند گفت: الان می گویم. وقتی رسیدیم رفت پشت بلندگوی هواپیما گفت: تا چند دقیقه دیگر انشالله هواپیما در فرودگاه خواهد نشست. آمد گفت: آقا من گفتم انشالله گفتم جایزه می دهم جایزه نداشتم یک رفیق بغلم بود خودنویسش را گرفتم و به او جایزه دادم. آیاتی داریم، فیه وا، بلند شوید و راه بیفتید. «كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ» انعام/11. «كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ» اعراف/84، «كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ» یونس/39. بروید بگردید عاقبت ظالمین، مکذبین، مجرمین، مفسدین و ظالمین را ببینید. حالا نمونه ها: یکی از این نمونه ها شیطان است. امیرالمومنین می فرماید شیطان 6 هزار سال عبادت کرد اما بدعاقبت شد، یک بار که گفتند به آدم سجده کن سجده نکرد، و تمام شش هزار سال عبادتش از بین رفت.

یکی از بدعاقبتها بلعم باعورا است. عالم درباری بود. دانشمندی بود زمان حضرت موسی خیلی علم داشت. حضرت موسی او را عنوان مبلغ از او استفاده می کرد. مقام معنوی

بلعم جوری بود که دعایش مستجاب می شد. منتها فرعون پولی داد و این دانشمند را خرید. آیه قرآن می گوید: «وَ اٰتٰلُ عَلَيْهِمْ نَبَا الَّذِي اٰتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ» اعراف/175. پیغمبر بخوان برای مردم قصه این دانشمند را که ما با اینکه آیات الهی را به او دادیم اما «فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ». اما چون پول گرفت و خودش را به شاه فروخت و کج شد. یکی دیگر سامری بود. سامری که گوساله ساخت از بدعاقبتها شد. سامری هنرمند بود یک شناخت عجیبی داشت، فلذا می گفت: من دیدی دارم که هیچکس این دین را ندارد. اما همین سامری با هنر خودش گوساله درست کرد و مجسمه ساخت و با مجسمه اش مردم را منحرف کرد. حسان بن ثابت، حسان اول شاعری بود که در غدیر خم در پای رهبری علی شعر گفت، ولی بدعاقبت شد، از دشمنان علی شد.

نجاشی، خیلی برای امیرالمومنین شعر می گفت، در ماه رمضان شراب خورد، قانون شراب 80 ضربه شلاق است. اما در ماه رمضان 100 ضربه به او زدند. این آقا وقتی شلاق خورد برگشت و علیه امام شعر گفت.

مساله دیگر: اسامه یک جوان هجده ساله بود که پیغمبر در آستانه رحلت این را فرمانده لشکر کرد و به همه گفت به حرف اسام گوش بدهید. حتی فرمود: «لَعَنَ اللَّهُ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْ جَيْشِ اسَامَةَ» (بحار الأنوار، ج 30، ص 432)، اسامه عاقبت کارش به جایی کشیده شد که از علی بن ابی طالب حمایت نکرد. سهیل یک پولداری بود. در مکه کاسبی کرد و پول زیادی به دست آورد. وقتی پیغمبر به مدینه هجرت کرد گفت من هم پولهایم را می برم و از پیغمبر حمایت می کنم. کفار مکه گفتند: در شهر ما پول به دست آوردی می خواهی پولها را ببری مدینه کمک اسلام بکنی. نمی گذاریم، اگر می خواهی بروی باید پولهایت را مصادره کنیم. همه اموال را داد به کفار و به عشق پیغمبر هجرت کرد. اما همین آقا بدعاقبت شد طبری می گوید: و باعلی بن ابی طالب بیعت نکرد.

مکهول هم یک ملا بود از فقها بود. ایشان هم دانشمند بود، مخالف امیرالمومنین شد.

عبدالله بن ضمه، ايشون مال اضافه از علی خواست، حضرت علی هم گفت: نه من معذور هستم. دوسه تا استاندار بودند، یکی استاندار همدان، یکی استاندار آذربایجان، امیرالمومنین این دو را عزل کرد، فرمود: شما صلاحیت ندارید، در کوفه به اسم این دو نفر هم دو تا مسجد ساختند. امام باقر فرمود: در کوفه چند تا مسجد هست به نام مسجد ملعونه، چند تا مسجد است به نام مسجد مبارکه، مسجدهایی که به اسم این دو نفر ساخته شده امام باقر اسمش را گذاشته مساجد ملعونه. اگر رهبری انحراف پیدا کرد، نماز و مسجدش هم ملعون می شود، به خاطر اینکه آن مسجد نام او را زنده نگه می دارد. یکی از آدمهای دیگر نماینده امام امیرالمومنین بود، شخصی به نام قعقاع. ایشون علاقه به یک زنی پیدا کرد. زنی مسلمانی هم نبود، رفت سراغ آن زن و آن زن هم مهریه زیادی از او گرفت. به هر حال حضرت امیر گفت: حق نداشتی با زن کافر ازدواج کنی. اگر هم ازدواج کردی حق نداشتی بیت المال را بدهی برای زن کافر، ایشون هم چون زن را می خواست گفت من اصلاً نمی خواهم نماینده باشم می روم پهلوی معاویه، رفت پهلوی معاویه و بعد هم از حامیان ابن زیاد شد به خاطر عشق به یک زن. منذر بن جالو، منذر نماینده حضرت علی در فارس بود، چهارصد هزار درهم اختلاس کرد. به امیرالمومنین گفتند، حضرت او را گرفت و زندانش کرد. از زندان که آزاد شد فرار کرد. خلاصه منزوی شد، امام حسین (ع) که می خواست برود کربلا، نامه ای به او داد و به یک نفر گفت برو به مردم بصره بگو بیایند. و از من حمایت کنند در کربلا یار من باشند. این بنده خدا وارد بصره که شد نمی دانست که این آقای یک زمانی استاندار فارس بوده، و زمان حضرت امیر دزدی کرده و زندان رفته. نمی دانست خبر از ماجرا نداشت. این آقای نامه رسان هم آمد خانه ایشان. آمد گفت: حضرت امام حسین به کربلا می رود من یک نامه آورده ام به مردم بصره بگویم که بروند کمک. گفت صبر کن، دوید رفت به مأمورین ابن زیاد گفت: آمدند و آن نامه رسان را اعدام کردند. یعنی دق دلش را سر امام حسین خالی کرد.

وقت تمام شد.

ماه رمضان، ماه دعا است. آدم زود چپه می شود. مواظب باشید، آنقدر آدم بودند که محبوب بودند اما... والای... آدم نمی داند که عاقبت آدم چطور می شود. در گردنه ها معلوم می شود چه کسی راننده است.

خدایا عاقبت ما را به خیر کن.

خدایا ایمانی به ما بده که هیچ حادثه ای ما را از ایمان و تقوا جدا نکند.

«والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته»